



# ACCIDENTAL MARK

مترجم: Ah Xia

این ترجمه متعلق به سایت مای انیمه می باشد ؛  
کپی و نشر آن به هر نحوی ، حتی با ذکر منبع ممنوع است !  
فقط و فقط فایل اصلی را از مای انیمه دریافت کنید .

## فصل بیست و هشتم

(مترجم: واقعا از بی دقتیم عذر میخوام. حدود ۳۵۰ کلمه (۲۹ خط) از چپتر ۲۸ جا مونده بود و توی چپتر قبلی پیست شده بود، برای همین فکر کردم چقد زیاد شده گرفتم دو بخشش کردم: ( لطفا دوباره این چپتر و بخونین اگه نخوندینم مشکلی نیست چون اطلاعات زیادی رو از دست ندادین: [ )

اوایل صبح روز بعد، پی شاوزه از خواب بیدار شد و اعلانی از سیستم دریافت کرد.

[ماموریت: چنگ شیا رو بخاطر سال نو به خونت دعوت کن. بله ☆ خیر ☆]

او اخمی کرد و در حالی که لباس می پوشید پرسید: «منظورت از اینکه چنگ شیا رو برای سال نو به خونم دعوت کنم چیه؟»

سیستم توضیح داد. [سیستم فقط وظایف رو با توجه به زمان اعلام می کنه. در اصل، باید تو اولین قدم چنگ شیا رو مارک می کردی و اون معشوقه می شد. تو این مرحله از زمان، باید اون و تو سال نو برای معرفی به خانوادت به خونت ببری. از اونجایی که ماموریت اولیه تکمیل نشده، نقشه اشتباه پیش رفته. و از اونجایی که این کار تکمیل نشده، امتیازت دوباره کسر میشه.]

پی شاوزه پرسید: «چقدر کسر میشه؟»

[10 امتیاز.]

«اوه، پس فقط کمش کن.»

سیستم، «.....»

به نظر می رسید که سیستم انتظار این پاسخ را داشت. در هر صورت، پی شاوزه همیشه اعلان های سیستم را نادیده گرفته بود. این به وضوح یک رمان عاشقانه بود که احساسات را پس از مارک کردن قهرمان داستان پرورش می داد. چرا پی شاوزه آن را به یک رقابت پیشرفت در صنعت سرگرمی تغییر داد؟

[این یه یادآوری دوستانه اس. تو فقط 35 امتیاز کوفتی برات باقی مونده.]

پی شاوزه بی تفاوت با تعجب گفت: «ماموریت قبلی من و مجبور کرد که لین چیانشو رو ببینم. من نرفتم و 5 امتیاز کم شد. دیشب که دیدمش، پس می شه این نکات رو هم در نظر گرفت و به امتیازام اضافه کرد؟»

سیستم برای لحظه ای نگران خودش شد: [وظیفه، محدودیت زمانی تعیین شده

ای برای تکمیلش نداشت. می شه این و به امتیازات اضافه کرد.]

صدای دینگ در سرش پیچید و امتیازش به 40 تغییر کرد. تا زمانی که امتیاز بازیکن به 0 نرسد، مشکلی نبود. پی شاوزه به نادیده گرفتن سیستم ادامه داد و لباس پوشید. درست پس از آماده شدن، مادرش لو مانجینگ تماس گرفت. زن به آرامی پرسید: «شاوزه، به زودی سال نو میشه. من کوفته های مورد علاقه ات و پختم. برای دورهمی شام سال نو برمی گردی خونه؟»

«آره، من دارم میام.»

در شب سال نو واقعاً باید برگردد تا سال جدید را با خانواده اش در این دنیا بگذراند. در مورد بردن چنگ شیا به خانه در چنین روز مهمی... او دلیلی برای آوردن هنرمندان شرکتش به خانه نداشت، ناگفته نماند که چنگ شیا هم مجبور بود والدینش را همراهی کند.

همانطور که سیستم گفت، نقشه کاملاً اشتباه پیش رفته بود، بنابراین پی شاوزه با اینکه نقشه همچنان از ریل خارج شود، مشکلی نداشت. او دوست نداشت که



مجبور به انجام کارهای از پیش تعیین شده شود. او شخصاً نقشه این دنیا را کنترل می کرد.

پی شاوزه به راننده یک مرخصی داد و خودش رانندگی کرد. وقتی ماشینش را در گاراژ پارک می کرد، یک ماشین اسپرت قرمز بسیار باحال را دید که کنارش پارک شده بود. او نمی دانست مالک آن کیست. پی شاوزه در را با تردید باز کرد و نوجوانی حدوداً 18 ساله را دید که روی مبل دراز کشیده بود و مشغول بازی بود.

موهای پسرک قرمز رنگ شده بود و مقدار زیادی اسپری حالت دهنده مو زده بود. موهایش تقریباً مانند جوجه تیغی بود. (مترجم: فقط من بودم که الان یه استیل انیمه ای و تصور کردم؟)

او یک ردیف گوشواره الماسی در گوشش داشت که با نور لوستر شدیداً می درخشیدند. در خانه شومیز روشن بود، بنابراین او فقط یک تیشرت آستین‌های کوتاه پوشیده بود و یک زنجیر نقره‌ای به گردنش آویخته بود.

قیافه پی شاوزه ترسناک شد. این ظاهر غیر طبیعی و خز متعلق به برادر کوچکتر پی شاوزه اصلی بود.

رمان اصلی توضیحات زیادی در مورد برادر کوچکترش نداشت جز اینکه او در دانشگاه درجه سه درس می خواند و نمراتش واقعا بد بود. او با پیروی از آموزه هایی که برادر بزرگترش داده بود، هر روز با گروهی از دوستانش بازی می کرد و خوش میگذراند. در این خانواده چنین پسران بی فایده ای وجود داشت، تعجبی نداشت که در پایان کتاب، حال ارباب پی رو به وخامت گذاشت و به تلخی درگذشت.

پی شاوزه کتش را درآورد و آن را به راحتی در آویز ورودی آویزان کرد. یک جفت دمپایی پوشید و وارد اتاق نشیمن شد. «پی شائویان، امتحانای نهاییت تموم شدن ، بگو چند تا درس و افتادی؟»

پی شائویان در حین بازی به صفحه تلویزیون خیره شد و پاسخ داد: «پنج یا شش تا... رکوردم کم شده.»

پی شائوزه جلوی او رفت و دیدش را مسدود کرد و به سردی گفت: «اگه دوباره بیفتی، از مدرسه اخراج میشی.»

پی شائویان که دیدش مسدود شده بود، چشمانش را گرد کرد، کنترلر را روی مبل پرت کرد، ابرویش را بالا انداخت و نگاهی تحقیرآمیز داشت. «توام مثل من نبودى؟ اون موقع حتى سه تا امتحان هم نمیتونستی قبول شی و بابا فرستادت خارج از کشور. ولی من حداقل سه تا امتحان و با موفقیت پاس کردم!»



پی شاوزه سابق، واقعاً بی لیاقت بود، اما حالا عوض شده بود و اجازه نمی داد

برادرش اینطور ادامه دهد. او یقه پی شائویان را گرفت. «با من بیا.»

پی شائویان ممکن است آلفا باشد، اما او فقط 18 سال داشت. قدرتش با برادر

بالغش قابل مقایسه نبود. وقتی او را به اتاق خواب می کشانند، همچنان گیج

بود. «امروز چه بلایی سرت اومده؟ نکنه خر مغزت و گاز زده؟»

پی شاوزه او را روی تخت فشرده، دستهایش را روی سینه اش جمع کرد و به

سردی گفت: «از اونجایی که دوست نداری درس بخونی، قطعاً با ترک تحصیل

هم موافقی. تو توی خیلی از رشته ها مردود شدی و گرفتن مدرک فارغ

التحصیلیت بی فایده ست. بعد از جشنواره بهاره، من و همراهی کن و دستیارم

شو تا نحوه مدیریت شرکت رو یاد بگیری. من کارت های اعتباریت و توقیف می

کنم و بسته به عملکردت هر ماه بهت پول میدم.

چشمان پی شائویان گشاد شد. «چ چی؟!»

«ماشین اسپرت قرمز تو گاراژ مال توئه؟ من اول سویچش و مصادره می کنم.»

پی شاوزه دسته کلیدها را از روی میز برداشت، چند کارت اعتباری از کیف پول برادرش بیرون آورد و در جیبش فرو کرد.

پی شائویان دید که واقعاً جدی است، از روی تخت پرید. «لعنتی، چرا بی موقع به درس و مشفم اهمیت میدی؟ حتی مامان و بابا هم اهمیت نمیدن...»

پی شاوزه او را به شدت متوقف کرد. «چرا فکر می کنی والدینمون بهت اهمیت نمیدن؟! به این دلیل که اونا کاملاً ازت قطع امید کردن! فکر می کنی این که پدر و مادرت اینقدر نسبت بهت سردن باعث افتخاره؟»

چشمان مرد مانند شمشیر تیز بود و تقریباً چندین ضربه به برادر کوچکترش زده بود. پی شائویان به این چشمان سرد خیره شد و از سرما ستون فقراتش لرز گرفت. سوال برادر بزرگترش خیلی تند بود. پی شائویان مات و مبهوت شده بود و نمی دانست چگونه آن را رد کند.

پی شاوزه به او خیره شد و گفت. «پی شائویان، پدرمون در حال پیر شدن و سلامتیش داره بدتر می شه. اصلا تا به حال به این فکر کردی که اگه روزی خانواده پی دیگه به زیبایی قبل نباشه و تو از حمایت پدرمون برخوردار نباشی، چه اتفاقی برامون می افته، اصلا باز هم می تونی اینقدر مغرور باشی؟ تو 18 ساله هستی و باید عاقل باشی. بعد از جشنواره بهاره بیا سر کار. قابل مذاکره نیست.»

بعد گفتن این حرف ها برگشت تا برادرش را ترک کند.

پی شائویان، «؟؟؟»

برادر کوچکتر که بی دلیل مورد سرزنش قرار گرفته بود کپ کرده بود.

پی شاوزه در اتاق غذاخوری نشست، لیوانی آب ریخت و با آرامش آن را نوشید و خشمش را در دل فرو برد.

برادران پی در رمان اصلی واقعاً بی ارزش بودند. خانواده پی در نهایت دچار مشکل شدند. شرکت توسط معاون رئیس کوی تصرف شد، پی شاوزه توسط چنگ شیا با چاقو کشته شد و برادر کوچکترش پی شائویان پایان خوبی نداشت. پنج سال بعد، پی شائویان توسط گروهی از مردم که توسط معاون رئیس کوی تعلیم داده شده بود، تشویق شد تا در خرید سهام سفته‌بازی کند و ثروتش را از دست بدهد. او حتی توسط دوستان بی ارزشش فریب خورد تا به مواد مخدر معتاد شود و در اثر مصرف بیش از حد درگذرد!

در حال حاضر، برادر کوچکترش لجباز بود، اما زمان برای آموزشش وجود داشت. پی شاوزه باور نمی کرد که نمی تواند این نوجوان گودزیلا را آدم کند.

پی شائویان در اتاقش گیج نشسته بود و نمی دانست برادر بزرگترش به چه فکر می کند. او فقط فکر می کرد که برادر بزرگترش حالش بد است و به او گیر میدهد. پی شائویان بلافاصله به اتاق غذاخوری رفت، به سمت پی شاوزه دوید و

با لبخندی مودبانه و مخ زن، نشست. «داداش، کی اذیت کرده؟ من از دوستانم می خوام که اون و کتک بزنن! کارتای اعتباریم...»

«من اونا رو برات نگه می دارم.» پی شاوزه اخم کرد و به موهای قرمز و نامرتب برادرش نگاه کرد. «بعد از ناهار، دنبالم بیا آرایشگاه و موهای زشتت و دوباره رنگ کن. همچنین تمام گوشوارها و پیرسینگاتم در بیار.»

پی شائویان فریاد زد: «لعنتی تو از مد هیچی حالت نمیشه!»

وقتی برادرش سرد به او خیره شد، صدای پی شائویان بی اختیار ضعیف شد: «بیا در مورد یه چیز دیگه بحث کنیم...»

درست در همان لحظه، لو مانجینگ از آشپزخانه بیرون آمد و دو پسرش را دید که در اتاق غذاخوری مشغول صحبت بودند. لبخند ملایمی روی صورتش ظاهر شد. «شاوزه برگشتی. پدرتم اینجاست. من براتون کوفته می پزم و امشب یه

ضيافت بزرگ به مناسبت سال نو براتون برگزار مي کنم. امروز قراره شخصا براتون آشپزي کنم.»

پي شائويان بلافاصله نزد مادرش رفت و مانند يك كودك لوس رفتار كرد. او مي خواست از طريق مادرشان به پي شاوزه فشار بياورد. پي شاوزه افكارش را حدس زد و به استقبال پدرش رفت و زمزمه كرد: «پدر، چيزي هست كه مي خوام در موردش باهات صحبت كنم.»

پي شنگ از ديدن پي شاوز خوشحال شد. اخيراً شايعات زيادي مبني بر اينكه رئيس پي به يك معتاد كار تبديل شده، منتشر شده بود. او به عنوان يك پدر بسيار خوشحال بود كه پسرش حاضر است سخت كار كند. بنابر اين، لحظه اي كه پي شاوزه گفت چيزي براي صحبت دارد، پي شنگ بلافاصله موافقت كرد و پسرش را به طبقه بالا برد.



سخنان پی شاوزه ساده و صریح بود. «من می خوام تمام کارت های اعتباری شائویان رو توقیف کنم. در آینده خرج زندگیش و خودم میدم. شما نباید تو خلوت بهش پول جیبی بدید. علاوه بر این، بعد از جشنواره بهاره اجازه بدید بیاد شرکت تا به عنوان دستیارم کار کنه. مدرسه درجه سه رفتنش با مدرسه رفتنش اصن فرقی نمی کنه. به هر حال از وقتی که مدرسه رفته حتی یه دوره رو هم درست و حسابی نگذرونده.»

پی شنگ مات و مبهوت شد. او انتظار نداشت پی شاوزه برادر کوچکترش را هم تنبیه کند. برادران خرابکاری های همدیگر را می پوشاندند و اغلب برای بازی با هم بیرون می رفتند. این باعث سردردش شده بود. حالا که پسر بزرگترش بهتر بود و مایل بود مسئولیت کوچکترین پسرش را بر عهده بگیرد، پی شنگ آنقدر خوشحال بود که گوش به گوشش پوزخند می زد. «خوبه، اصن عالیه. این روش

خوبی برای آدم کردن یه کودنه. شائویان... این پسر گوزو تو مامانش لوس شده.

تو باید مسئولیت آدم کردنش و به عهده بگیره!»

زمان ناهار، پی شاوزه تصمیمش را رسماً اعلام کرد.

پی شائویان با نگاهی ستم دیده و مظلوم به مادرش نگاه کرد. «مامان، داداش

حالش بده. اجازه نده اون حال بدیش و رو من خالی کنه! چطور می تونم مدرسه

نرم؟ اصن معقوله که دستیارش باشم؟»

درست زمانی که لو مانجینگ می خواست صحبت کند، پی شاوزه به او خیره شد

و با صدایی موقر گفت: «مامان، می خوام شائویان تا آخر عمرش اینطوری

زندگی کنه؟ اون 18 سالشه. اگه همش لوسش کنی، فقط بهش آسیب می

رسونی! بره مدرسه؟ رد شدن تو پنج یا شیش دوره و هر روز با دوستانش ول

گشتن و قلدری کردن برا بقیه هم شد مدرسه رفتن؟»

لو مانجینگ به طرز نامطمئنی اخم کرد. سپس با چشمان تیزبین پی شاوزه روبرو شد و قلبش لرزید. او مجبور شد زمزمه کند: «شائویان، حرف برادرت درسته. فقط بهش گوش بده.»

«.....» چهره پی شائویان نشان میداد که دیگر انگیزه‌ای برای زندگی ندارد. بعد از ناهار، پی شاوزه برادرش را به آرایشگاهی در همان حوالی برد و به آرایشگر گفت: «موهایش و مشکی کن و مدلشون و انسانی تر کن.» سپس روی مبل کنارشان نشست و حالت "من مواظب کوتاهی موهایم هستم" به خود گرفت. پی شائویان نزدیک بود گریه کند. مرد جوان، آرایشگر را دید که با قیچی پشت سرش ایستاده بود. آهی کشید و چشمانش را مانند مرده‌ها بست...

یک ساعت بعد، موهای قرمز پی شائویان مشکی رنگ شد. موهایش را کوتاه کرده و گوشواره و پیرسینگ‌هایش را هم درآورد. پسر درون آینه خیلی خوش تیپ

به نظر می رسید. پی شاوزه با رضایت سری تکان داد. «درسته، این چیزی که تو آینه میبینی تازه شبیه یه انسان شده.»

پی شائویان افسرده بود. «داداش، این مدل مو خیلی دمه و دهاتیه. بهم میخندن!»

پی شاوزه نگاهی به او انداخت. «مشکلی نداریم. دیگه هیچوقت اون دوستای نابابت و نمیبینی، پس قرار نیست بهت بخندن.»

پی شائویان: «؟؟؟؟»

«نه، نگو که حتی آزادی شخصیم از دست رفته؟»

پی شاوزه برادر کوچکترش را به خانه برد. هنگامی که والدینشان پسر کوچکشان را که تازه شبیه یک انسان شده بود دیدند، فکر کردند که پیشنهاد پی شاوزه مؤثر است. پی شنگ به طور کامل از او حمایت کرد و گفت که در آینده به پی شائویان پولی نخواهد داد. پی شاوزه قاطعانه عمل کرد همانجا با بانک تماس

گرفت تا تمام کارت های اعتباری برادر کوچکش را مسدود کند. برادرش گریان پشت سرش ایستاد.

غروب بود و شام سال نو در شرف خوردن بود، اما برادر کوچکترش هنوز از شوک در نیامده بود. سرش پایین بود و حالت عبوسی داشت: «دیگه نمی خوام زندگی کنم.» پی شاوزه حال و هوای خوبی داشت. او تلفن همراهش را باز کرد و متوجه شد که پاکت های قرمز و تبریکات زیادی در وی چتش دارد. تقریباً همه عوامل و هنرمندان گروه C پیام داده بودند و نزدیک بود تلفن همراهش غرق در نعمت شود.

انگشتانش حرکت کردند و برای اینکه صفحه چت چنگ شیا را پیدا کند، برای مدت طولانی ای به پایین فهرست چت هایش پایین رفت. تاریخچه گفتگو همان دیشب در مورد شیرینی متوقف شده بود. نکته عجیب این بود که چنگ شیا هیچ

تبریکی برای سال نو نفرستاده بود. مشغول چه کاری بود؟ پی شاوزه چت چنگ شیا را در بالای صفحه سنجاق (پین) کرد تا بعداً راحت تر پیدایش کند.

ساعت 8 شب، یک خانواده چهار نفره دور میز جمع شده بودند. این شام سال نو نسبتاً گرم بود. غذای تهیه شده توسط مادرشان بسیار خوش طعم بود. پس از صرف غذا، همه در اتاق نشیمن به تماشای برنامه جشن بهاره نشستند.

دنیای اصلی ممکن است با دنیای امگاورس ادغام شده باشد، اما رمان هم از اتفاقات از زندگی سرچشمه گرفته است. به عنوان مثال، روز ولنتاین، جشنواره بهار و غیره. شخصیت‌های رمان هم به همین ترتیب آن را جشن می‌گرفتند. با این حال، او با سنت‌ها و آهنگ‌های جشنواره بهار این جهان آشنا نبود. افرادی که در تلویزیون حضور داشتند، مشاهیر این جهان بودند، از جمله دو هنرمند موفق تیان‌شوان که در زمان ریاست معاون رئیس کوی قرارداد امضا کرده بودند.



پی شاوزه آن را کسل کننده دید و به سادگی گوشیش را بیرون آورد تا برای کارگردان لیو، فیلمنامه نویس شو و نویسنده لمونگراس پاکت‌های قرمز برکت بفرستد. نزدیک به ساعات اولیه صبح، برادر کوچکترش برای آتش بازی به حیاط دوید. پی شاوزه به سمت پنجره رفت و به بیرون نگاه کرد.

هنگامی که تلویزیون شمارش معکوس "5، 4، 3، 2، 1" را نشان داد، تعداد بی‌شماری آتش‌بازی زرق و برق‌آمیز بیرون از پنجره ظاهر شد. شهر رونگ آتش بازی را ممنوع نمی دانست و آسمان گسترده شب بلافاصله با آتش بازی اشغال شد و بسیار سرزنده تر از شهر دنیای اصلیش بود.

در همان لحظه، تلفنش زنگ زد و یک پیام کوچک ویجت ظاهر شد. پی شاوزه آن را برداشت و نگاهی انداخت.

[سال نو رو به رئیس پی و خانوادش تبریک می گم و بهترین ها رو براتون آرزو می کنم! امیدوارم همه چیز از همه جهات به آرومی و در مسیر موفقیت پیش

بره!] همچنین یک پاکت قرمز سال نو ضمیمه شده بود که روی آن نوشته شده بود "موفق باشید". پس از باز کردن آن، 66.66 یوان (چهار میلیون تومان) درش وجود داشت. این عدد واقعا نماد خوش شانسی بود.

لبخندی در چشمان پی شاوزه جرقه زد.

آتش بازی بیرون پنجره درخشان بود. صدای ترقه ها کر کننده بود و فضای جشن بسیار جذاب بود. امروز، او برکات بسیاری را از مخاطبان وی چتش دریافت کرد، اما لحظه ای که پاکت چنگ شیا رسید، پی شاوزه احساس کرد که امسال یک موفقیت کامل در پیش رویش است.

این پاکت در نیمه شب فرستاده شده بود. دقت چنگ شیا به جزئیات همیشه قلب پی شاوزه را گرم می کرد. او تایپ کرد و پاسخ داد: [سال نو رو به شما و خانواده تون تبریک می گم و امیدوارم به همه آرزوهاتون برسید.]

چنگ شیا 66.66 یوان به او داد و او 88.88 یوان را برای حسن نیت به او بازگرداند. چنگ شیا پاکت قرمز را دریافت کرد و شکلک "ممنون رئیس" را ارسال کرد. بعد شوخی کرد. [رئیس پی، این عدد مقدسه. نکنه میخواید من تو سال جدید به ثروت انبوهی برسم؟]

[دقیقا، برات آرزوی موفقیت تو حرفه‌ات و ثروت فراوان رو دارم.]

چنگ شیا بسیار خوشحال شد و دوباره شکلک "ممنون رئیس" را برای رئیس پی فرستاد.

زنگ ها در شهر به صدا درآمدند و سال جدید رسماً آغاز شد.